

آیا شاه مدیریت بحران نداشت؟

به قلم: آناهیتا دی‌پیر و یاشار استهبان‌نژاد

در این مقاله به یکی از نقدهای رایج درباره محمدرضا شاه می‌پردازیم؛ اینکه او توان مدیریت بحران نداشت. برخی حتی مدعی‌اند جمهوری اسلامی در مهار بحران موفق‌تر از شاه عمل کرده است. اما پرسش اساسی این است که «مدیریت بحران» یعنی چه؟

اگر سرکوب، زندان و اعدام را مدیریت بحران بدانیم، جمهوری اسلامی بدون شک استاد این کار است. اما شاه بیشتر کوشید به‌جای بحران‌سازی، مسیر تنش‌زدایی را پیش گیرد؛ چه در برخورد با مصدق و جبهه ملی و چه در اصلاحات بزرگی مانند اصلاحات ارضی و اعطای حق رأی به زنان. همین تصمیمات شجاعانه، ایران را از ساختارهای فئودالی به سوی مدرن‌سازی سوق داد، هرچند دشمنان سرسختی نیز برایش ساخت. بنابراین، برای ارزیابی مدیریت بحران شاه باید فراتر از لحظه‌های بحرانی نگریست: به ظرفیت او در سازندگی، جسارت در تصمیم‌گیری و تلاش برای کاهش تنش‌ها. بسیاری از بحران‌های دوران سلطنت او بیش از آنکه به ضعف شخص شاه مربوط باشد، ریشه در مقاومت نیروهای سنتی و ارتجاعی در برابر اصلاحات داشت.

آیا شاه مدیریت بحران نداشت؟

در این مقاله می‌خواهیم به بخش دیگری از نقد مخالفین محمد رضا شاه پردازیم که مدعی‌اند ایشان مدیریت بحران نداشت، یا به قولی قدرت و جرأت این رو نداشت که بحران‌های سیاسی – اجتماعی کشور را مهار کند. برخی از این منتقدین و به اصطلاح تحلیل‌گران سیاسی پا را از این هم فراتر گذاشتند و می‌گویند سیاستمداران جمهوری اسلامی و آخوندها، مدیریت، کنترل و مهار بحران را از شاه به مراتب بهتر دارد. البته بطور جدی ما فکر می‌کنیم منظور این جماعت از کنترل بحران، قتل و عام مردم است، وگرنه تنها چیزی که مزدوران رژیم جمهوری اسلامی در آن استادان، بحران‌سازی است، نه کنترل بحران.

جمهوری اسلامی از همان آغاز موجودیت خود، بر دو پایه بحران داخلی (مثل ایجاد ترس و وحشت و زندانی کردن مخالفین و اعدام های بی محاکمه) و بحران خارجی (جنگ طلبی و خط و نشون کشیدن برای کشورهای منطقه) زندگی کرده و میکند. اصولاً خونی که در رگ های بدن رژیم آخوندی جریان دارد، «بحران است».

ما واقعاً فکر می کنیم این منتقدین و کنشگران سیاسی معنی و مفهوم مدیریت بحران رو نمی دانند یا مهار بحران را فقط سرکوب معترضین خیابانی می بینند، و گرنه نمی شود از مدیریت بحران گفت ولی درصد بالای بیکاری را ندید، اقتصاد ورشکسته را ندید، دلار بیش از ۱۰۰ هزار تومان را ندید. اگر مزدوران این حکومت لعنتی و خونخوار، با «مدیریت بحران» آشنا بودن، دلیلی نداشت که درآمد ملی مردم ایران را جهت جنگ افروزی در منطقه و رشوه دادن به لابیگران غربی در کشورهای بزرگ صنعتی خرج کنند.

تفاوت عمیق شاه و مشاورانش با خامنه ای و دار و دسته اش هم در این است که محمد رضا شاه همیشه تلاش می کرد بجای «مهار بحران»، از آغاز «بحران زدائی و تنش زدائی» سیاسی کند. ما این حرکت را برای مثال در اجازه تحصن دادن به محمد مصدق و دیگر موسسین جبهه ملی در مهر ماه ۱۳۲۸ در کاخ مرمر می بینیم. با خود مصدق هم محمد رضا شاه خیلی مدارا کرد. به تبعید شاهدخت اشرف و دوست کودکیش فردوست، به خارج از ایران تن داد. حتی قبول کرد که وزیر دربار از سوی مصدق انتخاب شود تا تنش های سیاسی به حداقل برسد.

برای شناخت توان مدیریت بحران یک فرد، نخست باید با توان سازندگی و عمران آن شخص آشنا شویم. چراکه ما فرضاً از یک جنگ یا انقلاب صحبت نمی کنیم که خرابی ها و واژگونی ها، از معیارهای پیروزی محسوب شود. مدیریت بحران یعنی تدوین یک برنامه و سازماندهی هماهنگ که بتواند بحران های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی رو شناخته و امکان بوجود آمدن آن بحران ها را به حداقل برساند. از طرف دیگر هم در صورت پیدایش یک بحران (حالا چه سیاسی یا اقتصادی)، عرضه و اقتداری رو داشته باشد تا با مدارا کردن، توافق کردن، سازش پذیری و سازندگی، امکان حل یا حداقل، کنترل بحران رو بوجود بیاورد.

بله، از این رو هم هست که ما خیلی مختصر می خواهیم از توان مهندسی و آبادسازی شاه و نیز جرأت ریسک پذیری او در راستای ساختن ایران و بهبود شرایط مردم ایران هم بگوییم، تا سپس به علل و عوامل بحران هایی که ایشان در طول ۳۷ سال زمامداری روبرو بود نگاهی کنیم.

بخشی از بحران ها اجتماعی - سیاسی، به دلیل تقابل بین قشرهای مختلف جامعه به وجود می آید، مثل تقابل افکار و عملکردهای قشر تجدد خواه با قشر ارتجاعی جامعه. وقتی چنین درگیری هایی رخ داده میشود، اکثریت مردم

جامعه، که شوربختانه، معمولاً محافظه کار هم هستند، با احتیاط به تغییر این قوانین سنتی و فرهنگی در جامعه رضایت می دهند.

بحران چه در زندگی شخصی ما و چه در امور کشورداری و بخصوص در امور اقتصادی و سیاسی اجتناب ناپذیر است. یک سیاستمدار ترسو و پوپولیست سعی می کند با شرایط عمومی همیشه کنار بیاید، او فقط از منطق و آئین عوام گرایی و سنت گرایی پیروی می کند. چنین سیاستمداری، بجای گرفتن تصمیم های که شرایط رشد و پویایی کشور را فراهم کند، با افراد با نفوذ مذهبی و اجتماعی زمان خود، سازش میکند تا قدرت سیاسی خود رو حفظ کند. شاه، مجبور به گرفتن تصمیم های تاریخی بود که قشر سنت گرای مذهبی و اقتصادی کشور مثل فنودال ها، بازاری ها، و حامیان آنها یعنی روحانیون را، دشمن خود کرد.

امروزه داده ها و اسناد تاریخی نشان می دهد که تصمیم های محمد رضا شاه، در جهت پیشرفت شرایط فرهنگی و اجتماعی کشور و دگرگونی اقتصادی - صنعتی، به حق شجاعانه بود. این تصمیم ها یک جهش تاریخی به سوی صنعتی شدن ایران عقب مانده بود در سیستم اقتصادی - اجتماعی فنودالی آن زمان ایران.

آیا شاه «مدیریت بحران» نداشت؟

این ابیزود تلاشی است برای بازخوانی یکی از گزاره های پرتکرار در نقد دوران محمدرضا شاه: این که او «مدیریت بحران» نداشت و در مواجهه با بحران های سیاسی-اجتماعی ناتوان بود. در برابر، برخی می گویند الگوی جاری در جمهوری اسلامی را به عنوان نمونه ای «موفق» از مهار بحران معرفی کنند. اما پیش از هر داوری، باید روشن کنیم وقتی از «مدیریت بحران» سخن می گوئیم دقیقاً از چه حرف می زنیم.

مدیریت بحران در معنای دقیق، صرفاً اعمال قدرت قهری برای خاموش کردن صدای معترضان نیست. مدیریت بحران یعنی: شناسایی ریشه های نارضایتی، پیشگیری از انباشت تنش، کاهش آسیب در لحظه بحران، حفظ سرمایه اجتماعی، و توان مذاکره و تصمیم گیری سخت در چارچوب قانون و منافع ملی. به بیان دیگر، «پیشگیری و «تنش زدایی» بخش جدایی ناپذیر مدیریت بحران است؛ نه فقط «سرکوب بعد از وقوع

از سوی دیگر، باید میان بحران زدایی و بحران سازی تفکیک کرد. در تجربه جمهوری اسلامی، آنچه غالباً به نام «مدیریت بحران» عرضه می شود، آمیزه ای از امنیتی سازی فضای داخلی (زندان، محدودیت های گسترده سیاسی و

مدنی) و تنش‌زایی خارجی (ماجراجویی و خصومت‌ورزی منطقه‌ای) است؛ الگویی که بیش از آن‌که از وقوع بحران‌ها پیشگیری کند، از تداوم بحران به‌عنوان شیوه حکمرانی تغذیه می‌کند.

اما در دوره محمدرضا شاه، بحران‌ها کم نبودند: از شکاف‌های اجتماعی ناشی از فرایند نوسازی و اصلاحات الگوی غالب رفتار: گسترده تا تقابل نیروهای سنت‌گرا با برنامه‌های مدرن‌سازی. پرسش محوری ما این است: **سیاسی شاه در بزنگاه‌ها، سرکوب‌محور بود یا بحران‌زدایی و تنش‌کاهی؟** در کنار خطاها و کاستی‌ها، شواهدی وجود دارد از تلاش برای کاستن از اصطکاک سیاسی، گشودن مقطعی فضا و تکیه بر برنامه‌های اصلاحی—توسعه‌ای که خود به‌نوعی «پیشگیری ساختاری از بحران» محسوب می‌شود.

برای سنجش توان مدیریت بحران، صرف «اقتدار در لحظه» کافی نیست. باید **ظرفیت حکمرانی** را هم دید:

برنامهری